



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

معنی لغت های مهم درس

آوخ:	آخ، افسوس	جور:	ظلم، ستم
همیمه:	هیزم	ادبار:	بدبختی
بگریست:	گریه کرد	بُن:	بیخ، ریشه
توده:	تپه	جاهل:	نادان
حاصل:	میوه، ثمره	خوار:	پست و حقیر
دهقان:	کشاورز	سزاوار:	شایسته
فرجام:	پایان، عاقبت	موسم:	هنگام، وقت
زار:	ضعیف	خار:	تیغ نوک تیز گیاهان

معنی شعر

آن قصّه شنیدید که در باغ یکی روز / از جور تبر، زار بنالید سپیدار

آن داستان را شنیده اید که روزی در باغ از ستم تبر سپیدار سخت ناله می کرد؟

کز من نه دگر بیخ و بنی ماند و نه شاخی / از تیشه ی هیزم شکن و ارّه نجار

که از دست ارّه نجار و تیشه هزم شکن برای من نه ریشه ای مانده و نه شاخه ای.

گفتش تبر آهسته که جرم تو همین بس / کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار

تبر آهسته به او گفت: گناه تو این است که الان فصل میوه دادن است ولی تو میوه و ثمری نداده ای.

تا شام، نیفتاد صدای تبر از گوش / شد توده در آن باغ، سحر همیمه بسیار

تا شب صدای تبر قطع نشد و صبح بود که در آن باغ توده ای از هیزم جمع شده بود.

دهقان چو تنور خود از این همیمه بر افروخت / بگریست سپیدار و چنین گفت دگر بار

وقتی باغبان تنور خودش را با آن هیزم روشن کرد سپیدار گریه کرد و دوباره گفت:

آوخ که شدم هیزم و آتشگر گیتی / اندام مرا سوخت چنین ز آتش ادبار

افسوس که به هیزم تبدیل شده ام و دنیای سوزان (ستمگر) بدن مرا این چنین در آتش بدبختی سوزاند .

خندید بر او شعله، کز دست که نالی؟ / ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خوار

شعله به او خندید و گفت از چه کسی شکایت می کنی؟ بی ارزشی تو بود که این گونه تو را پست و حقیر کرد.

آن شاخ که سر بر کشد و میوه نیارد / فرجام به جز سوختنش نیست سزاوار

آن شاخه ای که رشد می کند ولی میوه نمی دهد سرانجامش شایسته تر از این نیست که سوزانده می شود.

جز دانش و حکمت نبوّد میوه ی انسان / ای میوه فروش هنر این دگّه و بازار

حاصل عمر انسان چیزی جز دانش و حکمت نیست ای انسان اگر دانش و هنری اندوخته ای حالا وقت ارائه آن است.

از گفته ی ناکرده و بیهوده چه حاصل / کردار نکو کن که نه سودی ست ز گفتار

سخن بیهوده ای که به آن عمل نمی شود چه فایده ای دارد عمل و کار خود را درست کن و درست انجام بده که در

گفتار بی عمل سودی نیست.

آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت / روز عمل و مزد، بود کار تو دشوار
اگر شب و روز و ماه و سال تو به تنبلی و تن پروری بگذرد و کار مفیدی برای آخرت انجام ندهی، روز قیامت که
روز حساب اعمال و پاداش دادن است کار تو دشوار می شود.

خود ارزیابی

سوال ۱: علت قطع کردن درخت سپیدار چه بود؟ **میوه و بار ندادن درخت سپیدار علت قطع درخت سپیدار بود.**

سوال ۲: از نظر شاعر «میوه ی انسان» چیست؟ **دانش و حکمت و هنر است که می تواند ثمره ی زندگی انسان باشد.**

سوال ۳: به نظر شما پیام این شعر چیست؟ **پیام این شعر این است که انسان باید سعی کند حکمت و دانش و هنر بیاموزد که جز این ها زندگی انسان ثمره ی دیگری نخواهد داشت.**

کارگاه درس پژوهی

سوال ۱: منظور شاعر از مصراع «کردار نکو کن، که نه سودی ست ز گفتار» چیست؟ **یعنی به جای گفتار و حرف بیهوده و بی فایده عمل کن چرا که سخن گفتن بدون عمل سود و فایده ای ندارد.**

سوال ۲: چند شخصیت در این شعر حضور دارند؟ درباره ی نقش هر یک، گفت و گو کنید.
سپیدار که نماد و نشانه ی بی ثمری و بی حاصلی است. تبر که با قطع درختان یادآوری می کند علت نابودی سپیدار بی ثمری و بی حاصلی اوست. شعله و هیزم شکن هم شخصیت فرعی این داستان به شمار می روند.

سوال ۳: شعر «میوه ی هنر» را با راهنمایی معلم خود، در کلاس به صورت یک نمایش اجرا کنید. **به عهده دانش آموزان**

حکایت

گویند روزی افلاطون نشسته بود. مردی جاهل نزد او آمد و شروع کرد به حرف زدن. در میانه ی سخن، گفت: «ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که سخن تو می گفت و تو را دعا می کرد و می گفت: افلاطون، بزرگ مردی است که هرگز کس چون او نبوده است و نباشد، خواستم که شکر و سپاس او را به تو رسانم».

می گویند یک روز افلاطون در جایی نشسته بود. مرد نادانی به پیش او آمد و شروع به صحبت کرد. در بین حرف های خود گفت: «ای خردمند! امروز فلانی را دیدم که درباره تو صحبت می کرد و در حق تو دعا می کرد و می گفت: افلاطون مرد بزرگی است که هرگز کسی مانند او نبوده و نخواهد بود، خواستم تعریفی که از تو می کرد را به تو بگویم»

افلاطون چون این سخن بشنید، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد.

افلاطون وقتی این صحبت هارا شنید سر خود را پایین انداخت و شروع به گریه کرد و بسیار ناراحت شد.

این مرد گفت: «ای حکیم! از من چه رنج آمد تو را که چنین تنگدل گشتی؟»

آن مرد گفت: «ای مرد خردمند! چرا از من رنجیدی و این گونه ناراحت شدی»

افلاطون گفت: «از تو رنجی به من نرسید و لیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستايد».

نام و نام خانوادگی:	آموزشگاه:	نوع آزمون:	۳
کلاس:	طراح سوال:	زمان آزمون:	گروه فارسی ششم

افلاطون گفت: «تو باعث رنجیدن من نشدی ولی برای من چه چیزی می تواند از این بد تر باشد که شخص نادانی از من تعریف کند»

چرا هنگامی که افراد نادان از ما تعریف می کنند، نباید خوش حال شویم؟
وقتی افراد نادان از انسان تعریف می کنند حتماً ما کار جاهلانه ای انجام داده ایم که مورد پسند آن ها واقع شده است بنا بر این نباد خوش حال بشویم .